

هان ای دلِ عبرت‌بین، هان!

احسان شریعتی

دندانه هر قصری، پندی دهدت نو نو / پندِ سرِ دندانه، بشنو ز بُنِ دندان!

مرگِ همزمان رهبر کره‌شمالی، کیم جونگ ایل و رییس سابق جمهوری چک، واتسلاو هاول، در واپسین روزهای سال جاری میلادی، دو سنخ از دخالتِ روشنفکر در قدرت را در معرض قضاوتِ عموم قرار داد: میراث یکی کشوری است گرسنه، بسته و اسیر اوهاِمِ خودساخته، اما تا بُنِ دندان مسلح به قدرتی هسته‌شکاف. دیگری، کشوری تقسیم‌شده و تغییر اردو داده، اما رو به توسعه فزاینده، آزاد و مفتخر به سیاستمدارانی فرهیخته که خواه سوسیالیسم و خواه سرمایه‌داری را "با سیمای انسانی" می‌خواستند (از هاول پرسیدند: الکساندر دوپچک، رهبر «بهار پراگ» ۱۹۶۸، خواستار سوسیالیسم با سیمای انسانی بود، شما چه می‌خواهید؟ پاسخ داد: این بار، سرمایه‌داری با سیمای انسانی!).

موضوع دخالتِ روشنفکر در قدرت از زمان افلاطون و طرح "فیلسوف-شاه" او، تاکنون یکی از مسایل مناقشه‌انگیز فلسفه سیاسی بوده است. امرِ تناقض‌نما در اینجا است که اندیشه، بنابه تعریف جهانی، باید حتی در برابر خود بیندیشد و اگر متفکر، به ذات، ناقد قدرت است، چگونه می‌تواند بر تختِ سلطه بنشیند؟ تجربه‌های تاریخی نیز نشان داده‌اند که روشنفکران هر بار در برابر دو راهی تسلیم یا تعقیب قرار گرفته‌اند. اما این بار، بحث بر سرِ حکومتِ خودِ روشنفکر است در مقام جبار یا مبارزِ آزادی‌خواه. روشنفکری انقلابی مانند کیم ایل سونگ از مرده ریگِ منسوب به مارکس، نوعی مارکسیسم-لنینیسم سلطنتی و موروثی می‌سازد که چشمِ عالمیان را خیره می‌کند. يك ایدئولوژی من‌عندی به نام «جوجه juche»، که مدعی انسان-مداری و ضرورتِ نبردِ عالم‌گیر است و تخم دو زرده‌اش، علاوه بر بمبِ هسته‌ای، "کیش شخصیتی" تا بدانجا برکشیده که در گزارشات مراسم سوگواری ناپاورانه می‌بینیم: به شهادت همه کارمندان مجذوب، روزی «آقازاده» از پله‌برقی این سوپرمارکت پایین آمده بود و درباره این قابلمه‌ها چنان نظری داده بود که همه را به یاد لائوتسه‌ی حکیم می‌انداخت! بررسی این نمونه از ورود و استحاله يك ایدئولوژی مدرن در ورطه سنت‌های سرزمینی دور و توسعه‌نیافته، موضوع بحثی مستقل و نیازمند پژوهش است. در آن سویی عالم، اما روشنفکری دیگر با پیشینه‌ی خانوادگی مرفه و محافظه‌کار، به جنبش دموکراتیک می‌پیوندد و در راه دفاع از آزادی‌ها و حقوق اساسی بشری و شهروندی انواع محرومیت‌ها و پیگردهایی را چنان تحمل می‌کند که به تعبیر نویسنده کتاب «سبکی تحمل‌ناپذیر (بار) بودن»، از زندگی خود يك «اثر هنری» می‌سازد. نقل این حرف به این معنا نیست که همین چهره از روشنفکر را هم در قدرت انتقادناپذیر ببنداریم. سیمای «زیاده انسانی» سرمایه و قدرت نیز می‌تواند آدمی را گهگاه به پس گرفتن املاک

مصادر شده پدري، يا به ارسال پيغام و پيغام به نومحافظه‌كاران جنگ طلب، يا... به «تجدید فراش» وادارد! چه به گفته شاعر ملي: «پيشگامان خطر گاه خطا نيز كنند!» اما آنچه از هاول همچون درس و اسباب بزرگي به جاي خواهد ماند، تجربه در مجموع موفق دخالتِ حزم و حكمت در عرصهٔ سياست و قدرت است.

و در اينجا، بدیل افلاطوني «يا شاه فيلسوف، يا فيلسوف-شاه» را اين گونه مي‌توان مشروط كرد و فهميد كه: منظورِ روشنفكر از دخالتِ در قدرت تنها مي‌تواند براي ارابه عملي يك معيار باشد: إصلاح «مُلْك» از طريق إسقاط "سلطان" و بر كرسي نشاندن «تدبير»! هم‌آنچه فارابي در برابر سياست «تغلب» آرزو مي‌كرد، يعني ارابه نوعي سياست مدني يا نظام سياسي آرمانشهری (هرچند در "ناكجاآباد")، تا معياري شود براي سنجش انواع رژيم‌هاي جاهلي "واقعا موجود".

در اين ايام تحويل سال ميلادي، تحولات جهان چنان خيره‌كننده رُخ مي‌نمايند و تخت قدرقدرت‌هاي خرد و كلان جهاني و منطقه‌اي چنان به لرزه مي‌افتد و ديكتاتورها چونان برگِ خزان پياپي فرومي‌ريزند و دل آدميان را نسبت به سرنوشت‌شان ريش مي‌سازند كه گويي خبر خوش تولد مسيحيي ديگر فرارسيده و پايان شب يلداي عالم را نويد مي‌دهد. گر چنين است، پس باش تا صبح بهارت بدمد... و بو كه برآيد!

۱۰ / دی / ۱۳۹۰

منبع : روزنامه شرق